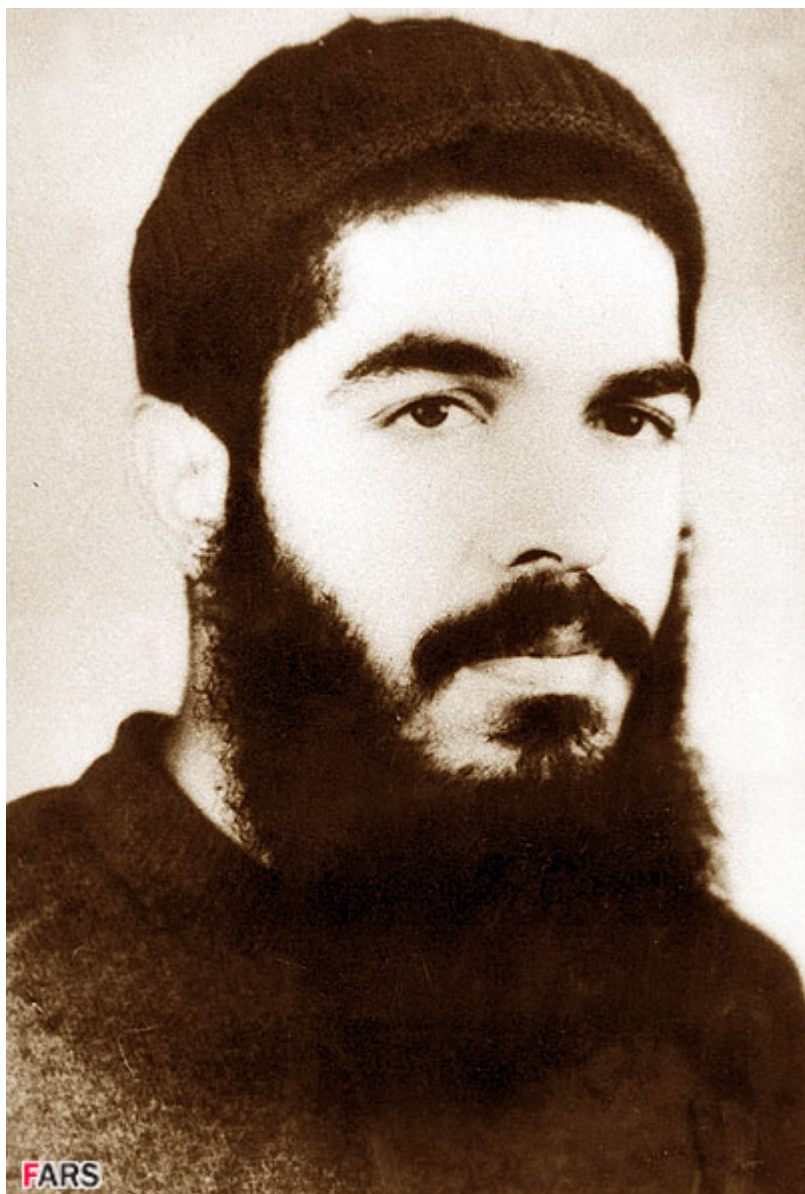




دغدغه شهید ابراهیم هادی برای نماز صبح

هدایت پرس: شهید ابراهیم هادی حتی زمانی که نوجوان بود، برای نماز جماعت صبح به مسجد می‌رفت.



FARS NEWS AGENCY

به گزارش هدایت پرس؛ شهید جاویدالآثر ابراهیم هادی در اردیبهشت سال ۱۳۳۶ در تهران و حوالی میدان خراسان به دنیا آمد.

او چهارمین فرزند خانواده بود. در سال ۱۳۵۵ توانست دیپلم ادبی بگیرد. همزمان با تحصیل به کار در بازار تهران مشغول بود و پس از انقلاب در سازمان تربیت بدنی و بعد از آن به آموزش و پرورش منتقل شد. با آغاز جنگ به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت و سرانجام در ۲۲ بهمن ۱۳۶۱ و در جریان عملیات والفجر مقدماتی در فکه به شهادت رسید.

خاطره زیر به نقل از یکی از دوستان این شهید بزرگوار در صفحه ۱۵۰ کتاب «سلام بر ابراهیم» نقل شده است:

از تهران راهی جبهه بودیم. من و ابراهیم با یک ماشین شخصی تا کرمانشاه رفتیم. نیمه‌های شب بود. هنوز به کرمانشاه نرسیده بودیم. من می‌دیدم که

ابراهیم، همین طور از خواب می‌پرد و به ساعت مچی خودش نگاه می‌کند!
با تعجب گفتم: چی شده آقا ابراهیم؟ گفت: کرمانشاه ساعت چهار صبح اذان
می‌گویند. می‌خواهم نماز صبح ما اول وقت باشه.

چند دقیقه بعد دوباره از خواب پرید. بیدار ماند و اشاره کرد تا جلوی یک
قهوه‌خانه توقف کنیم. نماز جماعت صبح را در اول وقت خواندیم. بعد با خیال
راحت به راهمان ادامه دادیم ...

تابستان سال ۱۳۶۱ بود و ابراهیم در تهران حضور داشت. هر روز با هم به این
طرف و آن طرف می‌رفتیم. بیشترین کاری که ابراهیم در آن زمان انجام
می‌داد، گره‌گشایی از کار بندگان خدا بود.

یک شب با هم به هیئت رفتیم. بعد هم در کنار بچه‌های بسیج حضور داشتیم.
آخر شب هم برای چند نفر از جوانان محل شروع به صحبت کرد. خیلی
غیرمستقیم آن‌ها را نصیحت کرد.

ساعت حدود دو نیمه شب بود. من هم مثل ابراهیم خسته بودم. از صبح
مشغول بودیم. گفتم: من می‌خواهم بروم خانه و بخوابم. شما چه می‌کنی؟

ابراهیم گفت: منزل نمی‌روم، من می‌ترسم خوابم برود و نماز صبح من قضا
شود. شما می‌خواهی برو.

بعد نگاهی به اطراف کرد. یک کارتن خالی یخچال سر کوچه روی زمین افتاده
بود. ابراهیم آن کارتن بزرگ را برداشت و رفت سمت مسجد محمدی. ورودی
این مسجد یک فضای تقریباً دو متری بود. ابراهیم کارتن را در ورودی مسجد
روی زمین انداخت و همانجا دراز کشید. بعد گفت: دو ساعت دیگه اذان صبح
است. مردمی که برای نماز جماعت به مسجد می‌آیند، مجبور هستند برای
عبور، من را بیدار کنند.

بعد با خوشحالی گفتم: این طوری هم نمازم قضا نمی‌شه، هم نماز صبح رو به
جماعت می‌خوانم. ابراهیم به راحتی همانجا خوابید.



برایم عجیب بود. نمی فهمیدم که چرا ابراهیم اینقدر به نماز صبح اهمیت می دهد. او حتی زمانی که نوجوان بود برای نماز جماعت صبح به مسجد سلمان می رفت.

سالها از آن ماجرا گذشته. این برخورد ابراهیم با قضیه نماز صبح، بارها مرا به فکر فرو می برد. ما هر شب ساعتها برای تماشای فیلم و فوتبال و ... مقابل تلویزیون می نشستیم، بی آنکه به قضا شدن نماز صبح خودمان توجه داشته باشیم. بعد ادعای پیروی از راه و رسم شهدا را هم داریم!

بعدها در جایی خواندم: شخصی به نزد امام صادق (ع) آمد و گفت: من گناه بسیار بزرگی کرده ام. چه کنم؟ حضرت فرمود: اگر به بزرگی کوه باشد، خدا می بخشد. آن شخص گفت: از کوه هم بزرگتر است و به حضرت بیان کرد که چه گناهی مرتکب شده.

گنااهش بسیار بزرگ بود، اما امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: من تصور کردم نماز صبح شما قضا شده که اینگونه گفتی؟!!

منبع : خبرگزاری دانشگاه آزاد اسلامی - آنا

انتهای پیام/